

The Foundations and Legal Nature of Jus Cogens from the Perspective of the International Law Commission

(Type of Paper: Research Article)

Soheil Golchin^{1*}, Reza Mousazadeh²

Abstract

The International Law Commission (ILC) which itself codified and developed peremptory norms, has adopted a flexible approach in its recent reports to the doctrine developed by legal scholars and judicial bodies over the years. On the one hand, under Article 53 of the Vienna Convention on the Law of Treaties, the Commission has based jus cogens on the acceptance and recognition of the international community of states as a whole and the will of States. On the other hand, the Commission has recognized peremptory norms the have features such as universality, superiority, and protection of fundamental values of the international community which can impose restrictions on the will of States. This paper will analyze the ILC and its special rapporteur's report in 2016 addressing this important question: on which theoretical foundations are jus cogens based and what are the core elements of these rules? The difference between this article and other papers published in Persian is analyzing and critiquing the latest ILC report from a new perspective considering theoretical evolutions on the topic since 1969.

Keywords

Jus cogens, the International Law Commission, positive Law, natural law, international community.

1. PhD Researcher in Public International Law, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: soheilogchin@diplomats.com

2. Prof., School of International Relations of Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran.
Email: rmousazadeh8@gmail.com

Received: March 26, 2020 - Accepted: June 21, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مبانی و ماهیت حقوقی قواعد آمره از نگاه کمیسیون حقوق بین‌الملل

(نوع مقاله: علمی _ پژوهشی)

سهیل گلچین^{۱*}، رضا موسی‌زاده^۲

چکیده

کمیسیون حقوق بین‌الملل که خود تدوینگر و توسعه‌دهنده مفهوم قاعده آمره بود، اکنون در سلسله گزارش‌های اخیر و در مواجهه با دکترینی که در سالیان توسط اندیشمندان حقوق و محاکم قضایی پردازش شده، موضع میانه‌ای را اتخاذ کرده است؛ از یک سو با مبنا قرار دادن ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹، قواعد آمره را بر پذیرش و شناسایی توسط دولت‌های جامعه بین‌المللی در کلیت خود منوط کرده و مبنای الزام‌آوری آن را اراده دولت‌ها دانسته است. از سوی دیگر، سرشت قواعد آمره را جهان‌شمول، برتر و تضمین‌کننده ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی تشخیص داده است که می‌تواند بر اراده دولت‌ها اعمال محدودیت کند. در این مقاله با تجزیه و تحلیل گزارش سال ۲۰۱۶ کمیسیون و مخبر ویژه آن، به این پرسش اساسی پرداخته شده که ماهیت قواعد آمره بین‌المللی بر کدام مبانی نظری استوار است و سرشت حقوقی این قواعد را کدام عناصر اساسی تشکیل می‌دهد؟ وجه تمایز این اثر با دیگر آثار علمی در زبان فارسی، پرداختن به جدیدترین گزارش کمیسیون درباره قواعد آمره و تجزیه و تحلیل و نقد آن از رهگذری تازه است؛ به نحوی که تلاش شده است تحولات نظری کمیسیون از سال ۱۹۶۹ تا کنون لحاظ شود.

کلیدواژگان

حقوق بین‌الملل، حقوق ارادی، حقوق طبیعی، قواعد آمره، کمیسیون جامعه بین‌المللی.

۱. پژوهشگر دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: soheilgolchin@diplomats.com

Email: rmousazadeh8@gmail.com

۲. استاد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۱

مقدمه

شاید هیچ مفهومی به اندازه قواعد آمره در میان موضوعات حقوق بین‌الملل تا این اندازه بحث‌برانگیز و چالشی نبوده و شاید هر اندازه یک مفهوم حقوقی پرطمطراق و دامنه‌دار باشد، بحث و جدل و پیچیدگی نیز در خصوص آن بیشتر است. ضرورت بازشناسی مفهوم قواعد آمره ایجاب می‌کند تا کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۱۵ بر آن شود تا یکی از اعضای کمیسیون، آقای دیره تلادی^۱ را مأمور تهیه گزارش‌های دنباله‌داری پیرامون آن کند و از سال ۲۰۱۶ میلادی تاکنون چهار گزارش به دست مخبر ویژه تهیه و در کمیته ششم مجمع عمومی نزد دولت‌ها به بحث گذاشته شده است.

قواعد آمره در دهه‌های گذشته منشأ تحولات اساسی در بخش منابع حقوق بین‌الملل و مسئولیت بین‌المللی بوده‌اند تا آنجا که برخی بر ایند و برونداد چنین تحولی را ایجاد نوعی «سلسله‌مراتب هنجاری» در نظام حقوقی بین‌المللی دانسته‌اند (Orakhelashvili, 2006: 8). از سوی دیگر، رویه دولت‌ها به‌عنوان برجسته‌ترین بازیگران جامعه بین‌المللی در ساخت و پرداخت قواعد حقوقی، آنچنان به بروز چالش‌هایی در اجرای قواعد آمره و آثار برآمده از آن دامن زده که پاره‌ای حقوقدانان، حاصل برخورد و تنازع میان قواعد آمره با رویه عملی دولت‌ها را «پوچی قواعد آمره» تعبیر کرده‌اند (گلنون، ۱۳۸۸: ۵۵۷) و برخی دولت‌ها مانند فرانسه از آغاز در برابر چنین تأسیسی موضع انکار یا تدافعی گرفته‌اند (کاسسه، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۵). به هر ترتیب، این پژوهش در پی اثبات بود و نبود قواعد آمره نیست، چراکه مفروض این تحقیق آن است که مفهوم یادشده رسماً و به موجب کنوانسیون حقوق معاهدات وین ۱۹۶۹ در حقوق بین‌الملل تأسیس شده است. انگیزه تحقیق بنیادی پیش رو، پرداختن به مبانی و سرشت حقوقی قواعدی است که اگر نگوییم ساخته و پرداخته کمیسیون حقوق بین‌الملل، دست‌کم بر ایند تدوین و برجسته‌سازی از سوی این نهاد بوده است. به دلیل همین اهمیت و جایگاه کمیسیون در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل، در نوشتار پیش رو، افزون بر تجزیه و تحلیل گزارش سال ۲۰۱۶ کمیسیون و مخبر ویژه آن، به این پرسش پرداخته می‌شود که مفهوم قواعد آمره بر کدام مبانی نظری استوار است و عناصر اساسی شکل‌دهنده به آن چیست؟

کارهای مقدماتی کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص قواعد آمره

فکر تدوین حقوق معاهدات پس از جنگ اول جهانی و هنگامی که جامعه ملل در سال ۱۹۲۴ تصمیم به تشکیل کمیته کارشناسی گرفت و بدین منظور با دولت‌های عضو تماس‌هایی برقرار

1. Dire Tladi

کرد، به وجود آمد. دول وقت با چنین پنداری همداستان نبودند و کوشش‌های جامعه ملل بی‌سرانجام ماند. پس از تشکیل سازمان ملل متحد و از سال ۱۹۵۰ کمیسیون حقوق بین‌الملل مطالعاتی را در این زمینه آغاز کرد، ولی بعدها مجمع عمومی تدوین حقوق دریاها و روابط دیپلماتیک را مقدم دانست تا اینکه در سال ۱۹۶۱ بار دیگر کمیسیون به طور جدی کار در این زمینه را پیگیری کرد. در سال ۱۹۶۲ طرح اولیه تهیه و پس از نظرخواهی از دولت‌ها، طرح گفته‌شده در سال ۱۹۶۴ تکمیل و به مجمع عمومی واگذاری شد. پس از فراخواندن دولت‌ها برای انعقاد کنوانسیون بر پایه طرح مزبور در سال ۱۹۶۸ و بی‌نتیجه ماندن دور اول کنفرانس، سرانجام در کنفرانس دوم وین کنوانسیون حقوق معاهدات در ۸۵ ماده و یک پیوست به تاریخ ۲۳ می ۱۹۶۹ به امضای نمایندگان دولت‌های شرکت‌کننده رسید و تصویب شد (ذوالعین، ۱۳۸۳: ۸۴۸).

بحث درباره قواعد آمره به مفهوم جدید نخستین بار و همزمان با طرح پیش‌نویس مواد در خصوص حقوق معاهدات در کمیسیون حقوق بین‌الملل مطرح شد. اگرچه اصطلاح لاتین یوس کوگنس^۱ در متن هیچ‌کدام از مواد پیش‌نویس نیامده بود، مواد ۵۳ و ۶۴ مستقیماً به این قواعد به‌عنوان «قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام»^۲ ارجاع داده بودند.

مفهوم قواعد آمره پیش از تأسیس کمیسیون حقوق بین‌الملل در دکترین و نظریه‌های حقوقی مطرح بود، ولی نقش کمیسیون در توسعه مفهومی این قواعد و پذیرش آن بسیار کارساز بوده است. تعبیر قواعد آمره نخستین بار در گزارش سوم آقای جی. جی. فیتز‌موریس^۳ مخبر ویژه کمیسیون در موضوع حقوق معاهدات مطرح شد (ILC, 1958: 26-27). در سال ۱۹۶۶ که پیش‌نویس مواد در خصوص حقوق معاهدات به‌وسیله کمیسیون ارائه شد، سه ماده ۵۰، ۶۱ و ۶۷ به موضوع قواعد آمره اختصاص یافته بود. درون‌مایه اصلی همین مواد سرانجام در کنوانسیون وین ۱۹۶۹، البته با دگرگونی و اصلاحاتی به ترتیب در مواد ۵۳ و ۶۴ بازتاب یافتند. با وجود این حتی در کنوانسیون وین نیز خطوط کلی و آثار حقوقی قواعد آمره، بدون تعریف دقیق باقی ماند و همین مسئله تاکنون منشأ چالش و تنازع میان دولت‌ها شده است. محاکم قضایی نیز با اینکه در قضایای مختلفی به قواعد آمره استناد جست‌اند، اما تا به امروز پرونده‌های اندکی وجود داشته که در آن برای زیر سؤال بردن اعتبار یک معاهده، به قواعد آمره استناد شده باشد. اصل وجود قواعد آمره به‌عنوان یک تأسیس حقوقی در نظام حقوق بین‌الملل معاصر امری مسلم انگاشته شده و همان‌طور که کمیسیون در شرح پیش‌نویس ماده ۵۰ بیان می‌کند: «این دیدگاه که در حقوق بین‌الملل هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که دولت‌ها نتوانند با اراده آزاد

1. Jus cogens

2. Peremptory Norms of General International Law (in English); Norme Imperative Du Droit International General (in French)

3. GG Fitzmaurice

خود خلاف آن تراضی کنند، رفته‌رفته از بین رفته است» (ILC, 1966: para. 1). با این حال ماهیت و منشأ این قواعد، آثار آن و اینکه کدام هنجارهای بین‌المللی می‌توانند به‌عنوان مصادیق قواعد آمره شناخته شوند، همچنان موضوعی مبهم و قابل مناقشه است.

در جریان کنفرانس وین برخورد عقاید و حدت مباحثات به‌خصوص هنگام طرح ماده ۵۳ به اوج رسید. اعضای شرکت‌کننده در کنفرانس اغلب در دو گروه صف‌آرایی کردند. مخالفان ماده ۵۳ بیشتر دول غربی و به‌خصوص فرانسه، انگلستان و آمریکا و موافقان ماده مذکور، بیشتر کشورهای سوسیالیست و جهان سوم بودند. اگرچه مخالفان به‌صراحت وجود قواعد آمره را انکار نمی‌کردند، اما معتقد بودند که در کنوانسیون باید حدود و کیفیات آن مشخص شود و دشوار می‌توان چشم‌پسته و بدون آنکه محتوای قواعد مزبور روشن شود، با مفهومی موافقت کرد که باطل‌کننده قراردادهای بین‌المللی است. گروه مخالفان اغلب خواستار ارائه تعریفی جامع و مانع از قواعد آمره، تهیه فهرستی از آنها و تعیین سازمانی صلاحیت‌دار برای تشخیص و ضمانت اجرای این قواعد بودند تا احیاناً مورد سوءاستفاده بعضی کشورها برای ابطال قراردادهای و فرار از تعهداتشان قرار نگیرد. از سوی دیگر، موافقان ماده ۵۳، تعریف ارائه‌شده را کافی دانسته و معتقد بودند ماهیت قواعد آمره به‌نحوی است که باید مصادیق آن به‌مرورزمان و با تحولات آینده حقوق بین‌الملل مشخص شوند. همچنین در خصوص تعیین یک سازمان صلاحیت‌دار، این اعتقاد ابراز شد که نباید تحولات اصولی حقوق بین‌الملل را با تحولات نهادی و تأسیساتی آن مخلوط کرد (ذوالعین، ۱۳۸۳: ۷۶۰).

در نهایت همفری والداک^۱ مخبر ویژه کمیسیون و مشاور حقوقی کنفرانس، در پایان بحث اعلام کرد که کمیسیون حقوق بین‌الملل تا حدود ممکن قواعد آمره را تعریف کرده، به‌طوری‌که مفهوم کلی آن صحیح، استوار و روشن است، ولی بیان تمام نمونه‌های آن دشوار است. گذشت بیش از دو دهه لازم بود تا عضو دیگر کمیسیون حقوق بین‌الملل، آقای آندریاس جاگویدز^۲ در سال ۱۹۹۳، مجدداً بررسی این موضوع را در قالب یک طرح به یک گروه کاری متمرکز بر موضوع قواعد آمره در کمیسیون پیشنهاد کند. آقای جاگویدز در طرح خود نکته مهمی را یادآور شد که همچنان و هنوز هم موضوعیت دارد. از نظر وی در طول سال‌هایی که از تصویب کنوانسیون وین ۱۹۶۹ می‌گذرد، هیچ ملاک قطعی که نشان دهد قواعد آمره دقیقاً از چه ماهیت حقوقی برخوردارند یا اینکه چه معیارهایی لازم است تا هنجارهای عادی حقوق بین‌الملل به سطح قواعد عدول‌ناپذیر آمره ارتقا یابند، وجود ندارد. با وجود استدلال او برای گنجاندن موضوع قواعد آمره در برنامه کاری کمیسیون حقوق بین‌الملل، کمیسیون این طرح را نپذیرفت. آقای

1. Hemphrey Waldock
2. Andreas Jacovides

باوت^۱ رئیس کارگروهی که مسئولیت بررسی طرح را داشت، بعدها در خصوص دلیل عدم پذیرش کمیسیون به این توضیح بسنده کرد که در آن مقطع تردیدهایی جدی در خصوص نتیجه‌بخش بودن موضوع، به دلیل فقدان رویه کافی در خصوص قواعد آمره، وجود داشت و در نتیجه ورود کمیسیون به این موضوع زودهنگام می‌نمود. استدلالی مشابه آنچه در شرح ماده ۵۰ پیش‌نویس مواد ۱۹۶۶ در خصوص حقوق معاهدات ذکر شده بود، هم در توضیحات آقای باوت و هم در شرح ماده ۵۰، دو نکته قابل فهم است؛ نخست اینکه ورود زودهنگام به تعریف ماهیت حقوقی و تشریح کیفیات اعمال و آثار قواعد آمره در ابتدای امر، مانع از آن می‌شد که این قواعد در بستر توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و در آینده، شکل واقعی خود را بازیابند و دیگر اینکه تبیین جزئیات و خصوصیات مربوط به قواعد آمره بدون وجود رویه کافی دولت‌ها، محاکم و سازمان‌های بین‌المللی، ممکن نبود؛ بنابراین پرداختن به قواعد آمره در آن مقطع، به زمانی موکول شد که رویه مقتضی شکل گرفته باشد و قواعد آمره جایگاه واقعی خود را در بستر جامعه بین‌المللی پیدا کرده باشد (ILC, 2014: 3-4, para. 275).

با اینکه سال‌هاست از تاریخ تشکیل کنفرانس وین و تصویب کنوانسیون حقوق معاهدات می‌گذرد، اما هنوز میان صاحب‌نظران بر سر ماهیت قواعد آمره اختلاف‌نظر وجود دارد. در مراجعه به صورت‌جلسات قبلی کمیسیون و مذاکرات کنفرانس وین معلوم می‌شود که هم مکتب حقوق طبیعی و هم مکتب حقوق ارادی، به‌عنوان رهیافت‌های نظری توضیح‌دهنده درباره سرشت قواعد آمره، توسط اعضای کمیسیون و نمایندگان دولت‌ها مورد تردید جدی قرار گرفته‌اند. ظاهراً انگیزه‌های حقوقی و اغراض سیاسی به موازات هم در مسکوت نگاه‌داشتن این ابهام، دخالت داشته‌اند، به طوری که تاکنون نمی‌توان نتیجه روشن و قاطعی از آنها استخراج کرد. دسته‌ای از قواعد آمره بین‌المللی را می‌توان از ماهیت و ساختار نظم بین‌المللی استنباط کرد، اما دسته‌ای دیگر از تحولاتی که به تدریج در جامعه بین‌المللی پدید می‌آید، آشکار می‌شوند. تشخیص دسته نخست ساده‌تر است، اما شناسایی دسته دوم فقط با توجه به تحولات تاریخی هر عصر ممکن است و برای اینکه این امر میسر شود، باید از یافته‌ها و آورده محاکم قضایی و سایر منابع حقوق بین‌الملل استمداد جست (فلسفی، ۱۳۹۵: ۴۱۶).

از سال ۱۹۶۶ که پیش‌نویس مواد در خصوص حقوق معاهدات تنظیم شد تا سال ۱۹۹۳ که طرح پیشنهادی آقای جاگودز به کمیسیون ارجاع شد و تا به امروز، رویه‌های متعددی در خصوص قواعد آمره شکل گرفته است. به‌طور مشخص دادگاه‌های داخلی و بین‌المللی زیادی به قواعد آمره استناد جسته و زوایای پنهانی را از پیچیدگی‌های موجود در طریق شکل‌گیری، اعمال و آثار ناشی از قواعد آمره روشن ساخته‌اند. در رویه دولت‌ها نیز، استنادات متعددی به

قواعد آمره صورت پذیرفته و رویکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز حاکی از توجه به وجود این سلسله قواعد در حقوق بین‌الملل بوده است. کمیسیون در بررسی کارهای مربوط به حوزه‌های متنوع حقوق بین‌الملل به آثار این قواعد بر عرصه‌های مختلف حقوقی عنایت داشته، به‌طور مثال در طرح کنوانسیون مسئولیت بین‌المللی که سال ۱۹۷۶ تهیه شد، به تعریف ماده ۵۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ و نیز رأی دیوان بین‌المللی در قضیه بارسلونا تراکشن نظر داشت. در همین زمینه در بند ۲ ماده ۱۹ این طرح، جنایات بین‌المللی را این‌گونه تعریف می‌کند: «یک تخلف بین‌المللی از نقض یک تعهد بین‌المللی توسط یک دولت ناشی می‌شود که (آن تعهد) آنچنان برای حمایت از منافع بنیادین جامعه بین‌المللی حیاتی بوده که نقض آن به‌عنوان یک جنایت از سوی جامعه بین‌المللی در کلیت خود، شناسایی شده است» (ILC, 1976: 95). همچنین طرح دیگر کمیسیون درباره قانون جرائم علیه صلح و امنیت بین‌المللی در سال ۱۹۹۶، در پردازش بهتر مفهوم قاعده آمره تأثیری بسزا داشت، زیرا میان مفهوم قواعد آمره و جنایات تعیین شده در طرح، رابطه عموم و خصوص برقرار کرده است. در واقع، فرض شده که جنایات بین‌المللی بخشی از قواعد آمره هستند و هر جنایتی علیه صلح و امنیت انسانی نقض قاعده آمره محسوب می‌شود. علاوه بر موارد مذکور، در تنظیم ماده ۲۶ طرح سال ۲۰۰۱ در خصوص مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها این نظر مطرح شد که استناد به هر یک از موارد رافع مسئولیت دولتی، نمی‌تواند نقض یک قاعده آمره را توجیه کند. در شرح مواد این طرح نیز کمیسیون فهرست غیرحصری از برخی مصادیق قواعد آمره را معرفی کرد. قواعدی که از نظر کمیسیون آشکارا پذیرفته و به رسمیت شناخته شده‌اند، عبارت‌اند از: منع تجاوز، منع نسل‌زدایی، منع بردگی، منع تبعیض نژادی، ممنوعیت جنایت علیه بشریت، منع شکنجه و حق تعیین سرنوشت (ILC, 2001: art. 26, para. 5). مثال‌های دیگر از توجه کمیسیون به قواعد آمره در اسناد و کارهای خود، یکی طرح کمیسیون درباره اعمال حق شرط بر معاهدات است که در آن به مسئله مجاز بودن یا نبودن اعمال حق شرط بر قواعد آمره پرداخته شده و دیگری اصول راهنمای ناظر بر اعلامیه‌های یکجانبه دولت‌هاست (ILC, 2006: Principle 8).

سرانجام در جریان شصت و ششمین اجلاس کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۱۴ براساس طرح پیشنهادی آقای تلادی تصمیم گرفته شد تا موضوع قواعد آمره بار دیگر در برنامه کاری کمیسیون قرار گیرد. همچنین پیشنهاد شد با در نظر گرفتن واگرایی در مواضع حقوقی دولت‌ها در خصوص موضوع و همچنین ماهیت در حال تکامل قواعد آمره و آثار مترتب بر آن، محصل و خروجی کار در قالب «پیش‌نویس نتایج»^۱ به‌همراه شرح و تفسیر آن تدوین شود؛ به‌نحوی که نتایج مزبور بتواند حداقل محتوای هنجاری مورد توافق دولت‌ها را در برگیرد.

مبانی و منشأ الزام‌آوری قواعد آمره

قواعد آمره بین‌المللی در اصل از قواعد امری در نظام حقوق داخلی گرفته‌برداری شده‌اند و از این حیث، چون در نظام حقوق ملی اغلب میان هنجارهای حقوقی سلسله‌مراتب کاملی برقرار است، به‌نحوی که قوانین اساسی به‌عنوان قوانین برتر، بر دیگر هنجارهای عادی حکمفرمایی می‌کنند، هر قاعده اعتبار خود را از قاعده بالاتر می‌گیرد (کلسن، ۱۳۸۷: ۱۰۶). ساختار اقتدارگرایانه نظام‌های حقوقی ملی به‌گونه‌ای طراحی شده است که به قانونگذاران امکان وضع، توسعه و تحول دسته‌ای از قواعد تحت عنوان قواعد امری را می‌دهد که بنا به ماهیت خاص خود، به‌عنوان پاسبانان نظم عمومی جامعه و نگهبانان اخلاق حسنه، تراضی بر خلافشان مجاز نیست. ساختارهای حقوقی تکامل‌یافته ملی، با سازوکارهای اجرایی و قضایی که در اختیار دارند، در نهایت اعمال این قواعد و ضمانت اجرای کامل برای تضمینشان در جوامع داخلی را پیش‌بینی و لحاظ کرده‌اند؛ همچنین در جامعه بین‌المللی، واضعان اصلی قاعده با تابعان اصلی آن یکسان‌اند، بنابراین حقوق و تکالیف مشابهی دارند.

فقدان تعریف دقیق مفاهیم در حقوق بین‌الملل برآمده از رویکرد خاصی است که در نظام حقوقی بین‌المللی نوین، به‌خصوص در کارویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل وجود دارد و آن این است که برخی مفاهیم نو بدون آنکه رژیم حقوقی دقیق آنها مشخص شده باشد، ارائه و سپس تدوین شده‌اند (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۹۵). از مهم‌ترین دلایل آن، ساختار ویژه نظام بین‌المللی و اصل برابری حاکمیت دولت‌هاست که ناگزیر از لحاظ ساختاری فاقد تمرکز و قوای عالی‌تر قانونگذاری و قضایی است، بنابراین توافق و اجماع تابعان حقوق بین‌الملل بر سر تعهدات لازم‌الاجرا را دشوار می‌کند. راه‌حل این چالش، تزریق مفاهیم کلی و تعاریف سربسته از یک قاعده جدید به نظام حقوق بین‌الملل است تا سرانجام گذر زمان و رویه دولت‌ها به آن نمود عملی و شمایل واقعی ببخشد. این تحلیل ما را به این نتیجه می‌رساند که تعریف دقیق قواعد آمره و مختصات حقوقی آن نزد علمای حقوق، هم از نظر منشأ الزام‌آوری و هم از لحاظ روش‌شناسی تعریف، مبهم و اختلافی بوده که برآیند طبیعی این واگرایی، اختلاف‌نظر بر سر مصادیق قواعد آمره است؛ به همین دلیل هر کس بنا به تعریفی که از این مفهوم ارائه داده، مصادیقی را برشمرده است که الزاماً با فهرست دیگران همپوشی ندارد.

از دیدگاه روش‌شناسی تعریف، پاره‌ای حقوقدانان قواعد آمره را با توجه به آثاری که بر جای می‌گذارند و برخی دیگر آن را بر پایه ماهیت و جایگاه والایشان در میان دیگر هنجارهای حقوق بین‌الملل تعریف کرده‌اند؛ بنابراین در نظریه‌های حقوقی اغلب دو گونه تعریف از قواعد آمره به دست داده شده است: تعریف به اثر یا «تعریف کارکردی»^۱ و تعریف به ماهیت یا «تعریف محتوایی»^۲.

1. Functional Definition
2. Normative Definition

در میان رهیافت‌های گوناگونی که برای تبیین منشأ الزام‌آوری قواعد آمره شکل گرفته، مناظرات میان هواداران دو مکتب حقوق طبیعی و حقوق ارادی از سابقه بیشتری برخوردار بوده است. برخی با منطبق حقوق ارادی و از رهگذر اراده دولت‌ها به قواعد آمره در نظام حقوق بین‌الملل جان بخشیده‌اند؛ گروهی قواعد آمره را به مثابه ارزش‌های طبیعی و اخلاقی و بی‌نیاز از تأیید دولت‌ها نگریسته‌اند و برخی هم دوگانه گفتمانی «رضایت‌محور»^۱ و «غیررضایی»^۲ را برآمده از سوءتفاهم دانسته و قواعد آمره را با روش‌های جامعه‌شناختی، بیرون از مجاری تنگ اثبات‌گرایان یا نگرش‌های صرفاً اخلاقی و از دریچه نظم عمومی بین‌المللی تبیین کرده‌اند تا شاید به دستاوردی پذیرفتنی و درخور واقعیات زیست بین‌المللی در جهان معاصر دست پیدا کنند (Hameed, 2013: 52).

در وهله نخست به نظر می‌رسد منشأ الزام‌آوری قواعد آمره در ماده ۵۳، پوزیتیویسم حقوقی و اصل رضایت دولتهاست، اما از دید برخی حقوقدانان مفهوم‌پردازی قواعد آمره به شیوه اثبات‌گرایانه و از رهگذر رضایت دولتها در سنجش با برداشت آغازین از ماهیت این قواعد که ریشه در حقوق طبیعی داشت، نوعی انحراف تلقی شود (Jacovides 2011: 18)؛ مانند این مفهوم‌پردازی را می‌توان در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بلژیک علیه سنگال نیز نگریست. دیوان پس از اینکه ممنوعیت شکنجه را قاعده‌ای عرفی که به یک قاعده آمره تبدیل شده، تلقی می‌کند؛ ریشه ممنوعیت یادشده را در «رویه‌های بی‌شمار بین‌المللی و اعتقاد حقوقی دولتها» پی‌جویی کرده و سپس می‌افزاید که این قاعده در بسیاری از اسناد بین‌المللی و جهان‌شمول بازتابیده و تقریباً در تمام نظام‌های حقوق داخلی وارد شده و همچنین بارها در مجامع داخلی و بین‌المللی محکوم شده است (ICJ, 2012: 99).

پذیرش مبنای اثبات‌گرایانه یا حقوق ارادی درباره شکل‌گیری قواعد آمره می‌تواند به پذیرش انگاره «رضایت دوگانه»^۳ منجر شود (Hannikainen, 1988: 12)، درحالی‌که از رهگذر حقوق طبیعی، این ارزش‌های بی‌نیاز از خواست و اراده دولتها هستند که شکل‌دهنده قواعد نامبرده هستند.

۱. مکتب حقوق طبیعی

هواداران حقوق طبیعی در سده هفدهم میلادی بر این باور بودند که این حقوق تغییرناپذیرند و حقوق ارادی، اعم از قراردادی و عرفی باید تابع قوانین طبیعی باشند. اگرچه با چیرگی اندیشه اثبات‌گرایان در سده نوزدهم میلادی و پیدایش مفهوم حاکمیت و اراده دولت‌ها، نظریات مربوط به حقوق لایتغیر طبیعی به تدریج به محاق رفت، اما همچنان ردپای چنین دیدگاهی در فرهنگ

1. Consent-based
2. None-consent-based
3. Double Consent

حقوقی بین‌المللی سده‌های نوزده و بیستم هویداست و این اعتقاد که قواعد خاصی وجود دارند که پاسبان منافع مشترک‌اند، همچنان در گفتار برخی حقوقدانان معاصر دیده می‌شود (Tladi & Dlagnekova, 2006: 111-12).

دست‌کم از آن حیث که قواعد آمره واجد نوعی سلسله‌مراتب در هنجارهای حقوق بین‌الملل هستند و در رهیافت حقوق طبیعی نیز گفت‌وگو بر سر سلسله‌مراتب اخلاقی و هنجارهای برتر است؛ در نتیجه بی‌تردید دکتترین قواعد آمره ابتدا ریشه در مبانی حقوق طبیعی داشته و این دیدگاه را که بعضی قواعد بین‌المللی وجود دارند که برتر از رضایت یا اراده دولت‌ها هستند، تنها از رهگذر مکتب حقوق طبیعی می‌توان توضیح داد (Orakhelashvili, 2006: 37-38). پروفیسور وردروس^۱ که خود از پیروان مکتب حقوق طبیعی بود، در مقاله مشهورش با عنوان «معاهدات ممنوعه»^۲ بیان داشته که هیچ نظم حقوقی نمی‌تواند معاهداتی را که آشکارا با اخلاقیات یک جامعه مشخص در تضاد است، بپذیرد (Verdross, 1937: 572).

پذیرش بی‌کم‌وکاست نظریه حقوق طبیعی چالش‌های جدی به‌همراه دارد؛ از جمله این پرسش را پیش می‌آورد که چه کسی باید درون‌مایه و مدلول حقوق طبیعی را مشخص کند؟ به گفته پروفیسور کُلب^۳ «همه ما می‌توانیم هنجارهای مربوط به عدالت را مسلم فرض کنیم وانگهی همچنان این مسئله که کدام‌یک از هنجارهای نامبرده بخشی از حقوق ارادی هستند، چاره‌نشدنی باقی می‌ماند» (Kolb, 2015: 31). گذشته از این، منطق حقوق طبیعی با متن مواد کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ ناسازگار است. اولاً مطابق ماده ۵۳ شناسایی و پذیرش دولت‌ها که به‌نوعی اراده و رضایت دولت‌ها را به رسمیت شناخته، معیار شکل‌گیری قواعد آمره معرفی شده است؛ دوم اینکه مطابق ماده ۶۴، یک قاعده آمره می‌تواند به‌وسیله قاعده آمره مشابه دیگر تعدیل شود، درحالی که پیشتر و بر پایه ماده ۵۳، قواعد آمره را تغییرناپذیر دانستیم (Kolb, 2015: 33).

۲. مکتب حقوق ارادی

بسیاری از حقوقدانان معاصر قواعد آمره را از دریچه اثبات‌گرایی نگرسته‌اند؛ برای نمونه پروفیسور تانکین^۴، قواعد حقوق بین‌الملل عام را که ماهیت آمره یافته‌اند، همچون دیگر هنجارهای غیرآمره ناشی از توافق میان دولت‌ها دانسته است (Tunkin, 1971: 115). براساس نظریات اثبات‌گرایان، تنها هنجارهایی می‌توانند وصف آمره بیابند که دولت‌ها با اراده آزاد خود به آن رضایت داده باشند. پذیرش چنین انگاره‌ای با این فرضیه که هنجارهای برتری وجود دارند که

1. Alfred Verdross

2. Forbidden Treaties

3. Robert Kolb

4. Grigory Tunkin

حتی با رضایت نیز نمی‌توان از آنها عدول کرد، ناسازگار است، زیرا دشوار بتوان اراده آزاد دولت‌ها را پذیرفت و همچنان باور داشت قواعدی وجود دارند که فارغ از رضایت دولت‌ها الزام‌آور و عدول‌ناپذیرند. اگر بتوان چاره‌ای برای کشف منشأ الزام‌آوری قواعد آمره از رهگذر رضایت دولت‌ها یافت، باز پیدا نیست، چرا چنین دولت‌هایی که با رضایت یا اجماع^۱ خود قواعد آمره را شکل داده‌اند، دیگر نمی‌توانند این رضایت را پس بگیرند؟ (Criddle, 2009: 342).

با آنکه هر دو مکتب در توضیح مبانی الزام‌آوری قواعد آمره دارای ایراد یا ابهام‌اند، کمی شگفت‌آور است که هر دو آنها در رویه قضایی مورد استناد یا پیش‌فرض قرار گرفته‌اند. اگرچه شمار آرای دیوان بین‌المللی دادگستری درباره قواعد آمره کمتر از آن است که در این باره شفاف‌سازی کنند، ولی دیوان گاهی جانب مکتب حقوق طبیعی را گرفته و گاهی بر مبانی اثبات‌گرایانه و رضایت محور تکیه کرده است. نظرهای جداگانه قضات دیوان نیز بر همین روال‌اند و دیدگاه‌های متفاوت و ناسازگاری را ابراز داشته‌اند.

۳. سایر مکاتب و نظریه‌ها

حتی پوزیتیویست‌های غیر رادیکال سده نوزدهمی نیز آزادی و اراده مطلق دولت‌ها را در انعقاد معاهدات قبول نداشتند (Alexidze, 1981: 229). در همین زمینه گروه مطالعاتی کمیسیون حقوق بین‌الملل در موضوع «چندپارگی حقوق بین‌الملل»^۲ در سال ۲۰۰۶ پرسش مهمی را پیش کشید مبنی بر اینکه اگر کارکرد و اثر قواعد آمره این است که اراده دولت‌ها را در توافقات میان خود به نحوی محدود می‌سازد، چگونه محتوای این قواعد به‌طور همزمان می‌تواند بی‌نیاز از اراده دولت‌ها شکل بگیرد؟ (ILC, 2006: 375)

با عنایت به ایراداتی که در دو نظریه پیش‌گفته مطرح بود، نظریات دیگری در تلاش برای تبیین مبانی الزام‌آور قواعد آمره برآمدند؛ از جمله نظریه «نظم عمومی»^۳ و نظریه «قانون اساسی بین‌المللی»^۴. به گمان برخی حقوقدانان، سرشت حقوقی قواعد آمره اغلب از ارزش‌های موجود در نظم عمومی برمی‌آید؛ برای نمونه پروفیسور کُلب که خود با رهیافت نظم عمومی چندان همراه نیست، درباره قواعد آمره ادعان داشته که امروزه دیدگاه یادشده یک نگرش غالب است (Kolb, 2015: 32).

با این حال، نظریه نظم عمومی بیش از آنکه درباره منشأ آمریت قواعد آمره توضیح دهد، در خصوص ریشه و سرشت تعهدات مزبور شکل گرفته است. این نظریه در خصوص مبانی الزام‌آور قاعده منع نسل‌زدایی و منع توسل به زور سخنی به میان نمی‌آورد، بلکه صرفاً بیان می‌کند این

1. Consensus
2. Fragmentation of International Law
3. Public Order
4. International Constitutional Law

قواعد منعکس‌کننده ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی و متضمن نظم عمومی در ساختار جامعه بین‌المللی هستند. در واقع ماهیت آمره هنجارهای مرتبط با نظم عمومی خود می‌توانند با رهیافت‌های رضایت‌محور یا غیررضایی تبیین شوند، بنابراین همچنان قابلیت این را دارند که در راستا و ذیل یکی از دو مکتب حقوق طبیعی یا حقوق ارادی جای گیرند.

با اینکه بعضی حقوقدانان بیان کرده‌اند نظر جداگانه قاضی ترینداد^۱ در قضیه مصونیت قضایی دولت‌ها، یک دیدگاه جایگزین را درباره منشأ قواعد آمره پیشنهاد کرده، ولی با نگاهی باریک‌تر می‌توان دریافت که آورده او نیز برداشت دیگری از همان نظریه حقوق طبیعی است (Tladi, 2017: 36). وی بیان می‌کند: «امروزه دیگر کسی جرأت نمی‌کند منکر آن شود که «اصل انسانیت» و «اوامر وجدان عمومی» که مقتضای قاعده مارتن^۲ است، جزو قواعد آمره است» (ICJ, 2012: 139). بنابراین منشأ الزام‌آوری از دیدگاه قاضی ترینداد منبعث از اراده دولت‌ها نیست؛ در عوض برآمده از وجدان بشری است.

۴. رویکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل

به نظر مخبر ویژه کمیسیون رهیافت نظم عمومی به‌عنوان یک مکتب جداگانه و رقیب، به شیوه شایسته‌تری منشأ آمریت قواعد آمره و کیفیات و خصایص آن را، به‌طور مشخص در مورد پاسداری از ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی، تبیین می‌کند (Tladi, 2016: 44)؛ با این حال تاکنون هیچ مکتب نظری به‌تنهایی نتوانسته توضیح کامل و بی‌نقصی از مبانی الزام‌آور قواعد آمره در حقوق بین‌الملل به‌دست دهد و کمیسیون حقوق بین‌الملل راهی ندارد مگر آنکه مفهوم «آمریت»^۳ و «عدول‌ناپذیری»^۴ برخی تعهدات بین‌المللی را ملاک عمل قرار دهد. در واقع، نیروی الزام‌آور و ماهیت آمره این قواعد را در تأثیر متقابلی که نظریه حقوق طبیعی و حقوق ارادی بر یکدیگر دارند، بهتر می‌توان دریافت، زیرا هنگامی که دو وضعیت با هم تناقض دارند، نمی‌توان برای همیشه یکی از آنها را ترجیح داد، زیرا هر دو به هم متکی‌اند (Koskeniemi, 2006: 308). به‌نظر می‌رسد مکتب حقوق طبیعی نیازمند رویکرد اثبات‌گرایانه‌ای است تا محتوا و مدلول خودش را منتشر سازد و مکتب حقوق ارادی نیز به رهیافت حقوق طبیعی محتاج است تا بتواند به این پرسش پاسخ دهد که رفتار، اراده و منافع چگونه می‌توانند تعهدات الزام‌آور بیافرینند؟ (Koskeniemi, 2011: 52)

مطابق رویکرد مخبر ویژه، نگرش‌های فلسفی و دیدگاه‌های شخصی وی در گزینش خصوصیات و معیارهای قواعد آمره در گزارش او کارگر نبوده و رویکرد اتخاذشده تنها

1. Antônio Augusto Cançado Trindade

2. Martens Clause

3. Peremptoriness

4. Non-derogation

منعکس کننده رویه‌های موجود بوده که لزوماً و انحصاراً بر پایه رهیافت حقوق طبیعی یا حقوق ارادی یا همانند آنها نیست و «کمیسیون حقوق بین‌الملل از طریق انجام تجزیه و تحلیل‌های کامل مبتنی بر رویه دولت‌ها در همه اشکال آن، رویه قضایی و دکترین و سایر منابع مربوطه، به یک موضوع می‌پردازد» (Tladi, 2016: 14 & 45)؛ بنابراین هیچ ضرورتی ندارد که مناظرات میان این دو مکتب حقوقی حل و فصل شوند، با این حال، بحث نظری درباره این مبانی کمک می‌کند تا عناصر شکل‌دهنده به قواعد آمره رمزگشایی شوند (Tladi, 2017: 45).

نتیجه آنکه مخبر ویژه و به تبع او کمیسیون حقوق بین‌الملل بی‌آنکه خود را وارد مناظرات نظری حقوقدانان کنند، نقطه عزیمت را متن ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات وین ۱۹۶۹ می‌دانند (ILC, 2016, 274-86) و با این رویکرد، گزارش‌ها و خروجی کمیسیون حقوق بین‌الملل لزوماً تحت تأثیر یک مکتب فکری خاص نیست (ILC, 2016: 114).

ماهیت قواعد آمره: عناصر اساسی

منظور مخبر ویژه از «عناصر اساسی قواعد آمره»^۱ همزمان آن دسته از عناصر شکلی و ماهوی است که ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات احصا کرده و نیز آن دسته از عناصری که رویه بین‌المللی، اعم از رویه دولت‌ها و رویه قضایی بر آن تأکید کرده‌اند. بنابر آنچه ماده ۵۳ کنوانسیون وین بیان کرده، قواعد آمره اولاً قواعدی از حقوق بین‌الملل عام هستند، دوم اینکه آمریت آنها از سوی دولت‌های جامعه بین‌المللی در کلیت خود، مورد پذیرش و شناسایی قرار گرفته و سوم اینکه آمره یا عدول ناپذیرند.

عنصر سوم، یعنی آمریت (عدول ناپذیری) کارکردی دوگانه دارد؛ یعنی هم جزو آثار قواعد آمره است و هم عنصری اساسی در آشکار ساختن سرشت قواعد آمره است که وجه ممیز کلیدی و محوری در بازشناسی قواعد آمره از قواعد غیر آمره^۲ شمرده می‌شود (Kolb, 2015: 2). دو معیار دیگر که در ماده ۵۳ اشاره شده‌اند، در واقع معیارهای شکل‌دهنده قواعد آمره انگاشته می‌شوند و روشن می‌کنند که این قواعد از کدام منابع سازنده حقوق بین‌الملل نشأت می‌گیرند و چه فرایندی لازم است طی شود تا هنجاری عادی در حقوق بین‌الملل به یک قاعده حقوق بین‌الملل عام و سپس به قاعده آمره تبدیل شود (Tladi, 2016: 61-62).

مطالعات بیشتر نشان می‌دهد قواعد آمره فراتر از آنچه در ماده ۵۳ آمده، براساس نظریات حقوقی و رویه بین‌المللی واجد سه عنصر اساسی‌اند. قواعد آمره اولاً از «ارزش‌های بنیادین»^۳

1. Core Elements of jus cogens
2. jus dispositivum
3. Fundamental Values

جامعه بین‌المللی پاسداری می‌کنند، دوم اینکه «برتری سلسله‌مراتبی»^۱ دارند و سوم اینکه «جهان‌شمول»^۲ هستند (Tladi, 2016: 63).

روشن است که همهٔ هنجارهای حقوق بین‌الملل از یک منظر تخطی‌ناپذیرند، منتها عنصر عدول‌ناپذیری از خصایص و آثار اندک قواعدی در حقوق بین‌الملل است که برخلاف قواعد عادی که امکان تعدیل، نسخ و حتی ابطالشان به وسیلهٔ توافق یا اجماع دولت‌ها میسر است، نمی‌توان به هیچ روشی از آنها سرپیچی کرد. در رویهٔ بین‌المللی و نظریات اندیشمندان حقوق به‌اجمال پذیرفته شده که بیشتر قواعد و هنجارهای بین‌المللی غیرآمره هستند، بنابراین دولت‌ها می‌توانند با اراده و توافق میان خود، در آنها تغییراتی به‌وجود آورند. با وجود این، قواعد آمره‌ای نیز وجود دارند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و از چنان ظرفیتی برخوردارند که نه‌تنها آزادی دولت‌ها در توافقات بین‌المللی را محدود می‌کنند، بالاتر از آن، اینکه قواعد معارض با خود را ولو با اجماع دولت‌ها پدید آمده باشند، بی‌اعتبار می‌کنند (Kadelbach, 2006: 29).

۱. جهان‌شمولی

به‌طور کلی تعهدات برآمده از هنجارهای عادی حقوق بین‌الملل تنها برای دولت‌های اطراف یک معاهده یا برای دولت‌هایی که معترض مستمر به شکل‌گیری یک عرف بین‌المللی نباشند، الزام‌آور است، اما قواعد آمره به‌عنوان استثنایی بر این اصل کلی، شمول تعهدات خود را بر همهٔ اعضای جامعهٔ بین‌المللی تسری می‌دهد. چنانکه گفته شد، عنصر جهان‌شمولی در رویه و دکترین مورد اشارهٔ مستقیم یا تلویحی قرار گرفته است. در این باره نخست می‌توان به اصول و قواعد مربوط به اسرای جنگی که در معاهدات چهارگانهٔ ژنو اشاره شده است، رجوع کرد. قریب به اتفاق دولت‌ها با امضای معاهدات ژنو متعهد شده‌اند که اصول و مقررات مصرح در این کنوانسیون‌ها را گرامی بشمارند و همواره مراعات کنند. در اینجا پایبندی دولت‌ها به اجرای مجموعه‌ای از مقررات، مؤید اعتقاد راسخ حقوقی^۳ است؛ یعنی دولت‌های عضو با اجماع خود بر پدید آمدن یک قاعدهٔ آمره بین‌المللی، یعنی رعایت حقوق اساسی اسرای جنگی، صحه گذارده‌اند. اکنون اگر به مفاد کنوانسیون‌های ژنو دقت کنیم، در خواهیم یافت که فحوای این مقررات عبارت است از: مراعات حقوق بنیادین رزمنده‌گان، اسرا و مجروحان جنگی در میدان‌های نبرد که به لحاظ ویژگی انسانی و اخلاقی، نه فقط برای دول عضو، بلکه برای هر دولت دیگری لازم‌الاجراست. این خصلت همان ویژگی جهان‌شمولی مستتر در مفاد

1. Hierarchically Superior

2. Universally Applicable

3. opinio juris

کنوانسیون‌های ژنو است. به دیگر سخن، کنوانسیون‌های ژنو هم دارای الزام‌آوری قراردادی برخاسته از اراده دولت‌ها هستند و هم از ویژگی جهان‌شمولی برخوردارند (گلچین، ۱۳۹۷: ۸۵). دادگاه آمریکایی حقوق بشر قواعد آمره را «قواعدی که شامل همه دولت‌ها می‌شود» توصیف کرده (IACrTHR, 2003: 4-5) و کمیسیون آمریکایی حقوق بشر در بیان مشابهی در قضیه مایکل دومنیک، قواعد آمره را «بدون توجه به اعتراض، به رسمیت شناختن آن یا رضایت ضمنی دولت‌ها، برای جامعه بین‌المللی دولت‌ها در کلیت خود، الزام‌آور می‌داند» (IACHR, 2002: 49). رویه دادگاه تجدیدنظر ایالات متحده آمریکا نیز نشان می‌دهد پذیرش قواعد آمره نیازی به رضایت تک‌تک دولت‌ها ندارد و این قواعد بنا به ماهیت خود، به صورت جهان‌شمول برای همه دولت‌ها الزام‌آورند (EDNY, 1996: 242). همین دادگاه در یک قضیه حقوقی در منطقه کلمبیا، قواعد آمره را هنجارهایی دانسته که آنچنان توسط جامعه جهانی پذیرفتنی هستند که همه دولت‌ها به آنها ملتزم‌اند (D.C. Cir, 2008: 1291). دیوان عالی فدرال سوئیس قواعد آمره را هنجارهایی می‌داند که برای تمامی واضعان و تابعان حقوق بین‌الملل الزام‌آور است (TF, 2007: 7). همچنین یک قاضی بلژیکی و نیز دولت سوئیس موضع مشابهی را درباره منع جنایت علیه بشریت در محاکم داخلی خود اتخاذ کرده‌اند (کاسسه، ۱۳۸۸: ۲۶۸) و دادگاه‌های آمریکا نیز منع شکنجه را عملی دانسته‌اند که در هر شرایطی و در همه جا نارواست (Jorgensen, 2000: 80).

با اینکه در شرح تفسیری پیش‌نویس ماده ۵۰ کنوانسیون حقوق معاهدات اشاره شده بود که بسیاری از مخالفان مفهوم قواعد آمره بر این نکته پای فشرده‌اند که اصولاً قواعد حقوق بین‌الملل جهان‌شمول نیستند (ILC, 1966: 1)، اما در نهایت ماده ۵۳ کنوانسیون روشن‌گر این حقیقت است که قواعد مزبور جزو قواعد حقوق بین‌الملل عام هستند و همین نقطه تمایز، دامنه اعمال آنها را جهانی ساخته است.

نمونه‌های یادشده به روشنی نشان داد که دولت‌ها و محاکم قضایی در رویه خود به‌طور هماهنگ و هم‌آوا ماهیت جهان‌شمول قواعد آمره را به‌عنوان یکی از خصایص کلیدی قواعد آمره پذیرفته‌اند. از دیدگاه مخبر ویژه نیز پذیرش عنصر جهان‌شمولی برای قواعد آمره دو پیامد مهم را در پی دارد: نخست اینکه اقدام به «اعتراض مستمر»^۱ که در خصوص شکل‌گیری قواعد عرفی عرفی حقوق بین‌الملل شدنی است، نمی‌تواند در مورد قواعد آمره اعمال شود (Kritsiotis, 2010: 121-33)؛ دوم اینکه برخلاف عرف‌های محدود یا منطقه‌ای، قواعد آمره منطقه‌ای^۲ قابل تصور نیستند، زیرا چنین امکانی استثنایی بر اصل کلی جهان‌شمولی به‌شمار می‌آید (Orakhelashvili, 2006: 39).

1. Persistent Objection
2. Regional jus cogens

۱.۱. برتری در سلسله‌مراتب هنجاری

سلسله‌مراتب در نظام حقوق بین‌المللی همواره در دکترین و نظریات حقوقی مبحثی چالش‌برانگیز و گاهی مشکل‌زا بوده است. با وجود این، اگر ژرف‌بینانه‌تر به بررسی تحولات حقوق بین‌الملل بپردازیم، به نمود تدریجی نوعی سلسله‌مراتب میان قواعد حقوق بین‌الملل پی خواهیم برد که در آن برخی قواعد جایگاهی برتر از دیگران دارند و می‌توان گفت آهسته‌آهسته نوعی «فانونیت مافوق» یا «برتری حقوقی» شکل گرفته که در پی تسری این سلسله‌مراتب به دیگر پاره‌های سازنده نظام حقوقی بین‌المللی، گونه‌ای توسعه همراه با پیچیدگی پدید آمده است (Tladi, 2017: 12, paras. 23-4).

این دیدگاه که قواعد آمره می‌توانند دیگر قواعد معارض با خود را بی‌اعتبار سازند، نتیجه و اثر منطقی پذیرش سلسله‌مراتبی بودن هنجارهاست (Cassese, 2012: 159). منتها برتری قواعد آمره نه بر پایه منابع وضع که براساس مبانی آن توجیه می‌شود. به این معنا که منبع وضع قواعد هیچ تفاوتی با دیگر قواعد موضوعه حقوق بین‌الملل ندارد، اما آن علل و موجباتی که در شکل واقعیاتی عینی، به مثابه مبانی جامعه‌شناختی در قواعد آمره بروز کرده است، با دیگر قواعد عادی که ماهیتی ارادی و رضایی دارند، همگونی ندارد.

برتری سلسله‌مراتبی قواعد آمره نسبت به هنجارهای عادی حقوق بین‌الملل افزون‌بر آنکه ریشه در اعتقاد راسخ دولت‌ها و دکترین‌های حقوقی دارد، بر رویه قضایی نیز استوار است. برای نمونه در قضیه گدی نزد دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، قواعد آمره به‌عنوان «بدنه قواعد برتر حقوق بین‌الملل عمومی» توصیف شده‌اند (CJEU, 2005: 226). دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز به گونه مشابهی قاعده آمره را «قاعده‌ای که از جایگاهی ممتاز در سلسله‌مراتب هنجاری بین‌المللی و در سنجش با حقوق معاهدات یا حتی هنجارهای عادی عرفی برخوردار است»، معرفی کرده است (IACrHR, 2001: 60) و در قضیه مایکل دومینیک، کمیسیون آمریکایی حقوق بشر منشأ قواعد آمره را هنجارهای برتر نظم حقوقی می‌داند (IACHR, 2002: 49).

علاوه بر موارد پیش‌گفته، برتری سلسله‌مراتبی قواعد آمره توسط قاضی دادگاه تجدیدنظر ایالات متحده آمریکا، ضمن یک نظر مخالف مطرح شد و بیشتر قضات در آن پرونده بر این نظر بودند که قواعد آمره «دارای والاترین جایگاه در حقوق بین‌الملل است» (D. C. 9th Cir, 1992: 717). در قضیه مان علیه جمهوری گینه استوایی، دیوان عالی زیمباوه قواعد آمره را هنجارهایی توصیف کرد که «واجد برتری در سلسله‌مراتب قواعد حقوقی‌اند و نظم هنجاری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند» (ZWHHC, 2008: 1). قواعد آمره همچنین به‌عنوان قواعدی با «برترین موقعیت در میان سلسله‌مراتب هنجاری موجود میان تمامی اصول و هنجارهای عرفی» توصیف شده‌اند (Phil S. C, 2012: 44) که برتر از هر منبع حقوقی دیگر، نسبت به دیگر قواعد حقوقی

بین‌الملل در اولویت و در نهایت هنجارهایی هستند که هم بر حقوق بین‌المللی عرفی و هم بر معاهدات غلبه و سیطره دارند (D.D.C, 2009: 129).

۱.۲. پاسداری از ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی

همان‌طور که گفته شد، در جوامع داخلی قواعد و مقرراتی وجود دارد که پاسبان ارزش‌ها، مصالح و منافع ملی و اجتماعی‌اند و به تناسب اوضاع و احوال ویژه اقلیمی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی آن جوامع از منزلتی والا برخوردارند. چنین ارزش‌هایی در اصل درون‌مایه قواعد امری را تشکیل داده‌اند که تراضی برخلاف آنها جایز نیست و از آنجا که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون وجود کمترین اصول بنیادین که واجد ارزشی برتر در آن نظام حقوقی باشد به زیست خود ادامه دهد، وجود جامعه بین‌المللی نیز حکایت از وجود قواعد امره بین‌المللی دارد و برای اینکه حقوق بین‌الملل بسان یک نظام حقوقی، جامعه بین‌المللی را به منزلگاه واقعی خود رهنمون سازد، پاسداری از «ارزش‌های بنیادین و حیاتی» در این جامعه باید بیش از پیش کانون توجه قرار گیرد (زمانی، ۱۳۷۷: ۳۴۴).

سومین ویژگی‌ای که باید برای شناخت عناصر اساسی قواعد امره نام برد، پاسداری از منافع مشترک جامعه بین‌المللی یا به تعبیر مخبر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل، ارزش‌های بنیادینی است که توسط قواعد امره بین‌المللی تضمین می‌شوند و همبستگی نزدیکی با «ملاحظات اساسی انسانی»^۱ دارند (Tladi, 2016: 44).

علاوه بر بیانیه‌های متعدد دولت‌ها، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بوسنی و هرزگوین علیه صربستان و مونتسنگرو (ICJ, 2007: 43)، رأی دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق در قضیه فروندزیجا (ICTY, 1998: 153-4) و نیز تصمیم کمیسیون آمریکایی حقوق بشر در قضیه مایکل دومینیک (IACHR, 2002: para. 49) از این فرضیه که قواعد امره حافظ ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی است، پشتیبانی می‌کنند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه حق شرط بر کنوانسیون نسل‌زدایی توصیف در خور توجهی در خصوص ارزش‌های تضمین‌شده در کنوانسیون مذکور ارائه می‌دهد. از نظر دیوان این کنوانسیون آشکارا برای مقاصد صرف بشردوستانه، متمدانه و برای محافظت از موجودیت گروه‌های انسانی خاص و... برای تأیید و تصدیق ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی تصویب شده است (ICJ, 1951: 15, para. 23).

در قضیه سیدرمن علیه آرژانتین، دادگاه تجدیدنظر ایالات متحده آمریکا بیان کرد که قواعد امره «از ارزش‌هایی برمی‌آید که به وسیله جامعه بین‌المللی، بنیادین انگاشته می‌شوند» (D. C. 9th Cir, 1992: 715). به همین ترتیب، دادگاه منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در منطقه شرق

1. Basic Considerations of Humanity

نیویورک، قواعد آمره را معادل «هنجارهایی با بالاترین جایگاه در میان قواعد بین‌المللی حقوقی» دانست (EDNY, 2005: 136). دیوان عالی کانادا نیز در *قضیه اموال کاظمی*، قواعد آمره را «هنجارهای حیاتی یا بنیادین برای مفهوم عدالت در جامعه» دانسته (SCC, 2014: 151) و همچنین در نظر مشورتی دیوان در *قضیه قانونی بودن تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای* ویژگی آمره قواعد مورد بحث در پیوند با سرشت حقوقی آن هنجار دانسته شده است (ICJ, 1996: 83) و آن‌گونه که دادگاه بین‌المللی کیفری در *قضیه فروندزیجا* استنباط کرده، منع شکنجه به سبب اهمیت ارزش‌هایی که از آن پاسداری می‌کند، یک قاعده آمره انگاشته شده است.

نتیجه‌گیری

مفهوم قواعد امری به اندازه کافی و روشن در نظام حقوق داخلی تعریف و پذیرفته شده، اما گرت‌برداری تا حدی نارسا از آن در نظام حقوق بین‌الملل سبب شده است تا گرد ابهام و بحث و جدل بر مبانی نظری و سرشت حقوقی آن بنشینند. مناظره تاریخی میان هواداران حقوق طبیعی و حقوق ارادی شاید هرگز پایان‌پذیر نباشد و هر اندیشمند حقوقی از ظن خود به مبانی نظری قواعد آمره بپردازد. با این حال، هر رهیافت نظری، استدلالی آورده و هر استدلال قوت و ضعفی در تبیین و تحلیل مبانی الزام‌آور قواعد آمره داشته است، اما کمیسیون حقوق بین‌الملل براساس گزارش سال ۲۰۱۶ خود، رویکردی محتاط اما عمل‌گرایانه ارائه داده که در آن، آثار قواعد آمره فارغ از رهیافت‌های نظری مرسوم در مکتب حقوق طبیعی و حقوق ارادی قابل شناخت است.

نقطه عزیمت در کار کمیسیون حقوق بین‌الملل همان تعریفی است که ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات در سال ۱۹۶۹ ارائه داده است. اگرچه در ماده ۵۳ با عبارت‌پردازی کم‌وبیش مبهمی روبه‌رو هستیم که تعریف روشنی از اصطلاح قواعد آمره ارائه نداده، اما روی‌هم‌رفته، این ماده با وضع نوعی رژیم حقوقی ویژه، کوشیده چارچوبی ارائه دهد که ظاهراً هنوز هم محکم‌ترین نقطه اتکا برای کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش‌های اخیر بوده است. از این منظر، قواعد آمره الزاماً باید از رهگذر پذیرش و شناسایی مجموع دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی رسمیت یابند، منتها از آنجا که آزادی بی‌چون‌وچرای دولت‌ها دچار محدودیت‌هایی شده و قواعد آمره واجد عناصر هویتی و سرشت خاصی است که به تفصیل به آن پرداخته شد؛ از این‌رو رضایت تک‌تک آنها برای رسمیت یافتن یک قاعده آمره لازم نیست، بلکه هر گاه مشخص شود که جامعه بین‌المللی دولت‌ها در کلیت خود، قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل عام را در تراز یک قاعده آمره پذیرفته و شناسایی کنند، ویژگی آمریت این قواعد احراز می‌شود. همچنین کمیسیون عناصر سه‌گانه‌ای را با اتکا بر رویه قضایی و رویه دولت‌ها احصا کرده است

که شامل عنصر جهان‌شمولی، برتری در سلسله‌مراتب هنجاری و خصیصه پاسداری از ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی می‌شود.

در حقوق بین‌الملل امروزی دولت‌ها دیگر آزاد نیستند تا هر کاری که می‌خواهند انجام دهند؛ بلکه متعهد به مراعات قواعدی هستند که برای وجود نظم بایسته بین‌المللی ضروری تلقی می‌شوند؛ قواعد برتری که واجد ارزش‌های اساسی و مشترک جامعه بین‌المللی هستند و ارزش‌هایی که هیچ دولتی، حتی با برخورداری از توان نظامی و اقتصادی، حق عدول از آنها ندارد. در واقع، هدف از وضع قواعد آمره، حفاظت از دولت‌ها در برابر توافقاتی است که خلاف پاره‌ای ارزش‌ها و منافع عمومی در جامعه بین‌المللی منعقد می‌شوند.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در راستای دستیابی به اهداف یادشده و جمع‌بندی گزارش‌های مخبر ویژه، در مجموع سه نتیجه را تصویب و به جامعه بین‌المللی معرفی کرده است. در نتیجه شماره ۱، دامنه موضوعی بحث تعیین شده که مطابق آن، «پیش‌نویس نتایج حاضر، به روند شکل‌گیری و آثار حقوقی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام می‌پردازند»، چون در پیشنهاد اولیه مخبر ویژه از عبارت «روشی که در آن قواعد آمره تعیین می‌شوند»^۱ استفاده شده بود، برخی از اعضای کمیسیون معتقد بودند که این عبارت لحن مبهمی دارد و روشن نمی‌کند که دامنه مورد اشاره، مربوط به فرایند شکل‌گیری قواعد آمره است یا مربوط به تعریف آن؟! به همین دلیل پیش‌نویس مزبور در شکل نهایی خود، به صورتی که آمد، اصلاح شد.

پیش‌نویس نتیجه شماره ۲ که نخست در دو بند ساماندهی شده بود و مربوط به تعدیل، عدول و ابطال قواعد عادی حقوق بین‌الملل می‌شد، سرانجام و در شکل نهایی خود، عیناً مطابق تعریف ماده ۵۳ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ اصلاح و به تعریف قواعد آمره اختصاص داده شد. بر این اساس «یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام قاعده‌ای است که توسط جامعه بین‌المللی دولت‌ها در کلیت خود، به‌عنوان قاعده‌ای که هیچ‌گونه عدول از آن جایز نیست و نمی‌تواند جز با قاعده جدید حقوق بین‌الملل عام با خصوصیات همسان، تغییر یابد، مورد پذیرش و شناسایی قرار گیرد». در پیش‌نویس اولیه تأکید غیرضروری بر تفکیک قواعد آمره از قواعد غیرآمره صورت گرفته بود و لحن آن به‌گونه‌ای بود که قواعد آمره را استثنایی بر قواعد غیرآمره می‌دانست.

شاید مهم‌ترین خروجی گزارش کمیسیون ارائه پیش‌نویس نتایج شماره ۳ بود که در شکل نهایی به این شرح صورت‌بندی شد: «قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی را منعکس و پاسداری می‌کنند، به لحاظ سلسله‌مراتبی از دیگر قواعد حقوق بین‌الملل برترند و جهان‌شمول‌اند». به نظر می‌رسد کمیسیون حقوق بین‌الملل در نتیجه سوم

1. [...the way in which jus cogens rules are to be identified.]

ارائه شده، سرشت قواعد آمره را فراتر از آنچه در ماده ۵۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ آمده، توسعه داده است؛ نکته‌ای که بیشترین واگرایی را میان اعضای کمیسیون پدید آورد و در کمیته ششم مجمع عمومی بحث‌های داغی را میان دولت‌ها درآفکند. با این حال، کمتر دولتی تاکنون یافته‌های اصلی کمیسیون حقوق بین‌الملل را در مورد ماهیت و سرشت حقوقی قواعد آمره به کلی مردود دانسته است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. ذوالعین، پرویز (۱۳۸۳)، *مبانی حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: وزارت امور خارجه.
۲. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۵)، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، تهران: نو.
۳. کاسسه، آنتونیو (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل*، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: میزان.
۴. کلسن، هانس (۱۳۸۷)، *نظریه حقوقی ناب*، ترجمه اسماعیل نعمت‌اللهی، تهران: سمت.
۵. موسی‌زاده، رضا (۱۳۹۵)، *حقوق معاهدات بین‌المللی*، تهران: میزان.

ب) مقالات

۶. زمانی، قاسم (۱۳۷۷)، «جایگاه قاعده آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۲۲، ص ۳۶۳-۳۱۷.
۷. گلنون، مایکل (۱۳۸۸)، «پوچی قاعده آمره در حقوق بین‌الملل»، ترجمه صابر نیاورانی، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ش ۴۹، ص ۵۷۱۷-۵۵۷.

ج) پایان‌نامه‌ها

۸. گلچین، سهیل (۱۳۹۷)، «تحولات قواعد آمره در حقوق بین‌الملل؛ رویکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل و رویه دولت‌ها»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، استاد راهنما رضا موسی‌زاده، استاد مشاور حسین سادات میدانی، ص ۱-۲۴۲.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Alexidze, Levan (1981), *Legal nature of jus cogens in contemporary international law*, *Recueil des cours* 172(3).

2. Cassese, Antonio (2012), *Realizing utopia: the future of international law: For an enhanced role of jus cogens*, Oxford University Press.
3. Falsafi, Hedayatollah (2016), *International Treaty Law*, Tehran: Farhang Nashre Now Publication.
4. Jacovides, Andrew (2011), *International Law and Diplomacy: Selected Writings by Ambassador Andrew Jacovides*, Leiden, Martinus Nijhoff.
5. Jorgensen, Nina (2000), *The responsibility of states for international crimes*, Oxford, Oxford University Press.
6. Kolb, Robert (2015), *Peremptory International Law-Jus Cogens: A General Inventory*, Oxford: Bloomsbury Publishing.
7. Koskenniemi, Martti (2006), *From apology to utopia: the structure of international legal argument*, Cambridge: Cambridge University Press.
8. Koskenniemi, Martti (2011), *The politics of international law*, Oxford: Bloomsbury Publishing.
9. Nematollahi, Esmail (2008), *Pure Theory of Law, Hans Kelsen*, Tehran: SAMT Publication.
10. Orakhelashvili, Alexander (2006), *Peremptory Norms in International Law*, Oxford: Oxford University Press.
11. Reza, Mousazadeh (2016), *International Law of Treaties*, Tehran: Mizan Legal Foundation Publication.
12. Sharifi Tarazkouhi, Hossein (2012), *International Law, Antonio Cassese*, Tehran, Mizan Legal Foundation Publication.
13. Zoleyn, Parviz (2003), *The Bases of International Law*, Tehran: IPIS Publication.

B) Articles

14. Criddle, Evan J., & Evan Fox-Decent (2009), "A Fiduciary Theory of Jus Cogens.", *The Yale Journal of International Law*, Vol. 34, pp. 331.
15. Hameed, Asif (2013), "Unravelling the Mystery of Jus cogens in International Law.", *The British Yearbook of International Law*, Vol. 84, No.1, pp. 52-102.
16. Kadelbach, Stefan (2006), "Chapter II. Jus Cogens, Obligations Erga Omnes and Other Rules - the Identification of Fundamental Norms" In: Tomuschat, C. and Thouvenin, J.M. eds, *The Fundamental Rules of the International Legal Order*, Berlin Workshop, Brill Publishers, pp. 21-40.
17. Kritsiotis, Dino (2010), "On the Possibilities of and for Persistent Objection." *The Duke Journal of Comparative & International Law*, Vol. 21, No.1, pp. 121-142.
18. Nahlik, S (1990), "Peremptory Norms (jus cogens) in International Law: Historical Development, Criteria, Present Status", By Lauri Hannikainen, *The American Journal of International Law*, Vol. 84, pp. 779-782.
19. Niavarani, Saber (2009), "Peremptory Nonesense, Michael J. Glennon", *Law Research Magazine*, Vol. 12, Issue 49.
20. Tladi, Dire, & Dlagnekova, Polina (2006), "The Will of the State, Consent and International Law: Piercing the Veil of Positivism.", *SA Publiekreg=SA Public*

Law (Sabinet), Vol. 21, No.1, pp. 111-122.

21. Tunkin, Grigory (1971), "Jus Cogens in Contemporary International Law.", *University of Toledo Law Review*, Vol. 3, pp. 107-112.
22. Verdross, Alfred (1937), "Forbidden Treaties in International Law", *The American Journal of International Law*, Vol. 31, pp. 571.
23. Zamani, Ghasem (1998), "The Status of Peremptory norm among the sources of international law", *International Law Review Journal*, Vol. 16, Issue 22, pp. 317-344.

C) Dissertations

24. Golchin, Soheil (2018), "The Evolution of Peremptory Norms in International Law: the approach of International Law Commission and States Practice", M.A Thesis at the School of International Relations, pp. 1-242.

C) Awards

25. International Court of Justice (1951), Advisory Opinion on Reservations to the Convention on Genocide.
26. International Court of Justice (1996), Advisory opinion on the Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons.
27. International Court of Justice (2007), Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro).
28. International Court of Justice (2012), Jurisdictional Immunities of the State (Germany v. Italy: Greece Intervening).
29. International Court of Justice (2012), Questions Relating to the Obligation to Prosecute or Extradite (Belgium v. Senegal). Judgment.
30. International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (1998). Prosecutor v. Furundžija, Judgment.
31. European Court of Human Rights, (2001), Al-Adsani v the United Kingdom.
32. European Court of Justice (2005), Yassin Abdullah Kadi v. Council of the EU & Commission of the European Communities.
33. Inter-American Court of Human Rights (2003), Advisory Opinion on Juridical Condition and Rights of the Undocumented Migrants.
34. Inter-American Commission on Human Rights (2002), Michael Domingues v. United States, Report No. 62/02, Merits.
35. United States Court of Appeals for the District of Columbia Circuit (2008), Belhas v. Ya'Alon.
36. United States District Court for the Eastern District of New York (2005), In re Agent Orange Product Liability Litigation.
37. United States District Court for the District of Columbia (2009), Sabbithi v. Al Saleh.
38. United States District Court for the Eastern District of New York (1996), Smith v. Socialist People's Libyan Arab Jamahiriya.
39. United States Courts of Appeals, 9th Cir (1992), Sideman de Blake v. Republic of Argentina.
40. Supreme Court of Canada (2014), Kazemi Estate v. Islamic Republic of Iran.
41. Supreme Court of the Philippines (2012), Bayan Muna Case.

42. High Court of Zimbabwe (2008), *Mann v Republic of Equatorial Guinea*.
43. Federal Supreme Court of Switzerland, (2007), *Nada (Youssef) v State Secretariat for Economic Affairs and Federal Department of Economic Affairs*, Administrative appeal judgment.

D) Documents

44. International Law Commission (1966), "Draft Articles on the Law of Treaties with commentaries."
45. International Law Commission (2006), "Fragmentation of international law: Difficulties Arising from the Diversification and Expansion of International Law.", A/CN.4/L.682, Geneva, Report of the Study Group.
46. International Law Commission (2006), "Guiding Principles Applicable to Unilateral Declarations of States Capable of Creating Legal Obligations, with commentaries thereto.", Vol. II, Part 2.
47. International Law Commission (2016), "Report of the International Law Commission." 66th Session, A/69/10, Geneva, pp. 274-286.
48. International Law Commission (2014), "Report of the International Law Commission on the Subsequent Agreements and Subsequent Practice in Relation.", A/69/10, No. 10.
49. International Law Commission (2001), "The Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts with Commentaries."
50. International Law Commission (1958), "Documents of the tenth session including the report of the Commission to the General Assembly", Yearbook of the International Law Commission, A/CN.4/115, Vol. II.
51. International Law Commission (2016), "First Report of the Special Rapporteur on Jus cogens by Tladi, Dire, A/CN.4/693, Geneva.
52. International Law Commission (2017), "Second Report of the Special Rapporteur on Jus cogens by Tladi, Dire, A/CN.4/706, Geneva.